

# موانع توسعه در ایران

کلت و گو با ابراهیم یزدی

نشریه چشم انداز ایران قصد دارد با همکاری دکتر احمد میری دیدگاه‌های کارشناسان و اندیشمندان کشور را در مورد «توسعه» بویژه در شرایط خلأ کارشناسی و برنامه‌ریزی جمع‌آوری و منتشر کند. متأسفانه تاکنون دیدگاه‌های اندیشمندان کشور در مورد این مسئله مهم که دغدغه همه ایرانیان است به صورت تطبیقی جمع‌آوری نشده است. به‌طور قطع مطالعه تطبیقی این دیدگاه‌ها می‌تواند بسیاری از زوایای توسعه در ایران را روشن سازد. از این رو پرسش‌هایی را برای کارشناسان و اندیشمندان ارسال کردیم. در این شماره دکتر ابراهیم یزدی به پرسش‌های ما پاسخ دادند که در زیر می‌آوریم. امید است خوانندگان محترم بویژه صاحب‌نظران در این زمینه با نشریه برخورد فعالی داشته باشند و دیدگاه‌های خود را پیرامون پرسش‌های یادشده ارسال کنند. باشد که طی ویژه‌نامه‌ای این نظرها در اختیار هم‌پیمان توسعه قرار گیرد.

### تعریف شما از توسعه چیست؟

لبرای تعریف توسعه (Development) معمولاً از معیارهای اقتصادی استفاده می‌شود، اما توسعه اقتصادی لزوماً مترادف یا معادل با انواع دیگر توسعه، از جمله توسعه سیاسی و در نهایت توسعه انسانی نیست. توسعه در معنای کلان آن یعنی پاسخ به نیازهای همه‌جانبه انسان (توسعه انسانی). اگرچه ارتباط متقابل یا علت و معلولی تنگاتنگی میان توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی با توسعه انسانی وجود دارد، اما گستره این ارتباط و معیارهای مورد توجه و تنوع آنها، به جهان‌بینی و تعریف انسان بستگی دارد و این که توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی در نهایت از پیش نیازهای اجتناب‌ناپذیر «توسعه انسانی» است.

توسعه انسانی به این معناست که تمامی استعدادها و ظرفیت‌های فطری و طبیعی انسان، از حالت بالقوه به وضعیت فعال تبدیل گردند و انسان‌ها بتوانند از تمامی ظرفیت‌ها و توانمندی‌های خود استفاده کنند. به عبارت دیگر: «توسعه عبارت است از بهینه‌سازی استفاده از نیروهای بالقوه مادی و انسانی یک جامعه» (۱) توسعه انسانی، براساس سرشت یا طبیعت انسان، پدیده‌ای چندبعدی است و عمده‌ترین ابعاد آن، توسعه اقتصادی و اجتماعی، فرهنگی و توسعه سیاسی است. فرایند توسعه انسانی ممکن است از بعد توسعه اقتصادی آغاز شود، اما نمی‌تواند در همین «بعد» باقی بماند و اگر همراه و هماهنگ با آن به توسعه سیاسی منجر نگردد، فرایند توسعه اقتصادی نیز متوقف خواهد شد.

از سوی دیگر، فرایند توسعه انسانی، ممکن است از بعد توسعه سیاسی شروع شود اما تغییرات سیاسی بدون توسعه اقتصادی به توسعه سیاسی پایدار منجر نخواهد شد.



**توسعه انسانی به این معناست که تمامی استعدادها و ظرفیت‌های فطری و طبیعی انسان، از حالت بالقوه به وضعیت فعال تبدیل گردند و انسان‌ها بتوانند از تمامی ظرفیت‌ها و توانمندی‌های خود استفاده کنند**

توسعه سیاسی به معنای تحقق حقوق و آزادی‌های اساسی انسان است. انسان، به عنوان انسان، واجد حقوق طبیعی است که در ادبیات و گفتمان سیاسی و در بیانیه جهانی حقوق بشر و معاهدات مربوطه، به عنوان حقوق بشر شناخته شده است. اما واژه حقوق بشر که معادل Rights Human به کار می‌رود، یک بار معنایی حقوقی-قانونی دارد که قابل احتجاج است، در حالی که حقوق طبیعی (Natural rights)، بر خاسته از سرشت و طبیعت انسان و در واقع «نیازهای» بشر است. بشر بدون بهره‌مندی و تأمین این نیازها نمی‌تواند به عنوان «انسان» زندگی کند. این نیازها معمولاً دو گونه هستند: یک نوع نیازهایی که برای تمام موجودات زنده مطرح می‌باشند، مانند آب و هوا، غذا، غریزه و... اما نوع دیگری از نیازها هستند که در ارتباط با طبیعت و سرشت ویژه انسان مطرح می‌باشند. انسان دارای اختیار و آزادی است و از قدرت تفکر و توانایی ابراز و ارائه گفتاری و نوشتاری اندیشه‌های خود برخوردار است.

همان‌طور که انسان برای ادامه حیات خود به آب، هوا و غذا نیازمند است، برای بقای هویت انسانی خود نیز نیازمند به آزادی و تفکر است. انسان به دو نوع آزادی نیاز دارد: نخست آزادی به معنای «رهایی» یا «آزادی از» (Freedom From) می‌باشد. مصداق عمده این آزادی، رهایی از ظلم و ستم، رهایی از استثمار، رهایی از ترس دنیای بدون امنیت تاریخی از قید و بندهای اسارت فکری است، اما نیاز دوم انسان، داشتن «اختیار» یا آزادی برای

(Freedom for) آنچه می خواهد انجام بدهد می باشد، که برخی از مصادیق آن عبارتند از آزادی فکر و اندیشه، آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی انتخاب کار و شغل، آزادی انتخاب همسر و تشکیل خانواده. ما این حقوق را از این نظر "باز" می دانیم که اگر به هر علتی، انسان ها نتوانند آزاده فکر کنند، بیندیشند و آنچه را فکری کنند، آزادانه بیان کنند، دچار اختلالات ذهنی و روانی می شوند. به همان صورت که اگر نیازهای زیستی انسان مانند آب و هوا، یا غذا و مسکن تأمین نشوند، اختلالات تأثیر گذار، بسته به میزان محرومیت در سیستم زیستی به وجود می آید. بسیاری از جامعه شناسان به این نکته پرداخته اند که عوامل مختلفی از جمله ظلم اقتصادی (استثمار) یا ظلم سیاسی به از خود بیگانگی انسان (Alienation) می انجامد. اما بحث از خود بیگانگی انسان، زمانی معنا و مفهوم می یابد که ابتدا درک با تعریف درستی از "خوشتر خویش" یا فطرت انسان داشته باشیم که بر اساس آن از خود بیگانگی قابل فهم و درک باشد. شاید بتوان گفت که مهمترین علت از خود بیگانگی انسان، یا خود درگسائی (Depersonalization)، محرومیت از آزادی و اختیار و قدرت تفکر است.

توسعه اقتصادی به این معناست که امکانات و فرصت ها برای همه افراد جامعه، صرف نظر از رنگ، نژاد، جنسیت و مذهب و دین به طور یکسان فراهم باشد، توزیع درآمد ها به طور نسبی متعادل صورت گیرد، افراد بتوانند شغل آبرو مندانه و دلخواه خود را داشته باشند و تسهیلات بهداشتی و بیمه های بیکاری و از کار افتادگی در دسترس همگان باشد. چگونگی راهکارهای لازم برای تحقق اهداف توسعه اقتصادی با توجه به روابط و مناسبات اقتصادی پیچیده در عصر حاضر بر عهده کارشناسان علوم اقتصادی است. بدون توسعه اقتصادی و تأمین حداقل ها، انسان نمی تواند مقام انسانی خود را حفظ کند. همان طور که سلب آزادی ها از انسان مانع رشد و تکامل انسان می شود. ظلم اقتصادی و استثمار انسان از انسان هم به نوع دیگری موجب سلب آزادی از انسان و از خود بیگانگی می شود. فشار اقتصادی - به هر شکلی و به هر صورتی - در نهایت موجب انواع روان رنجوری های خوش خیم و بد خیم و تن در دادن انسان به اسارت می شود. از رسول خدا نقل شده است که "من لا معاش له، لا معادله" (کسی که فاقد امکانات زیستی است آخرت را هم ندارد). بنابراین از یک نظر، توسعه، تنها یک معنادر آن توسعه انسانی است، اما توسعه انسانی، بدون توسعه هماهنگ و موزون اقتصادی (اجتماعی و فرهنگی) و سیاسی امکان پذیر نیست. آغاز فرایند هر یک

**فرایند توسعه انسانی ممکن است از بعد توسعه اقتصادی آغاز شود، اما نمی تواند در همین "بعد" باقی بماند و اگر همراه و هماهنگ با آن به توسعه سیاسی منجر نگردد، فرایند توسعه اقتصادی نیز متوقف خواهد شد. از سوی دیگر، فرایند توسعه انسانی، ممکن است از بعد توسعه سیاسی شروع شود اما تغییرات سیاسی بدون توسعه اقتصادی به توسعه سیاسی پایدار منجر نخواهد شد**

از این دو در عمل به شکل گیری آن دیگری نیز می انجامد.

■ موانع توسعه در ایران را چه می دانید؟ لطفاً پیرامون موانع تاریخی و موانع کنونی توسعه در ایران توضیح دهید.

□ بررسی موانع توسعه در ایران یکی از جدی ترین موضوعات درباره ایران است. ایران با وجود این که تمام پیش نیازهای توسعه را داراست، اما هنوز یک کشور توسعه یافته به شمار نمی آید. این به معنای بنام "پارادوکس ایران" (Paradox Iran) تبدیل شده است. پارادوکس ایران عنوانی است که پژوهشگران و کارشناسان توسعه برای وضعیت توسعه نیافتگی ایران به کار برده اند. (۱) هنگامی که یک پژوهشگر توسعه از بیرون به مشخصه های اصلی اقتصاد کشورمان می نگرد، همه ابزارها و لوازم جهش توسعه ای را هم می بیند، ولی جمع بندی او این است: "از سرزمین وسیع با آب و هوای چهار فصل تا منابع سرشار زیرزمینی و از انسان های هوشمند و با استعداد، تا ظرفیت های فیزیکی قابل توجه ایجاد شده، اما هنگامی که به کارنامه توسعه ملی توجه شود دستاوردها تناسبی ناچیز و بسیار محدود با انتظارات دارند." (۲)

معمولاً کشورهای جهان را بر اساس معیارهای شناخته شده توسعه به سه گروه توسعه یافته، (Developed)، در حال توسعه (Developing) و توسعه نیافته (Undeveloped) تقسیم می کنند. وقتی شاخص های توسعه سیاسی و اقتصادی ایران مورد بررسی کارشناسان قرار می گیرد، عموماً در مقایسه با سایر کشورهای جهان در سطح پایین تری قرار دارد و با وجود وسعت و تنوع منابع طبیعی، در این

تقسیم بندی متعارف جهانی، در زمره کشورهای توسعه نیافته یا کمتر توسعه یافته قرار می گیرد. (۳) پارادوکس یعنی لغز، طنز، تعارض و تضاد. منظور از طنز توسعه ایران این است که کشورمان تمام ابزارها و لوازم و پیش نیازهای شناخته شده توسعه را دارد، اما با وجود این هنوز یک کشور توسعه یافته به شمار نمی آید. کارشناسان توسعه این امکانات پنجگانه را برای توسعه ضروری می دانند: ۱- سرزمین وسیع با آب و هوای چهار فصل ۲- منابع سرشار طبیعی زیر و روی زمین ۳- جمعیت تحصیل کرده با ضریب هوشی بالا ۴- جمعیت جوان و نیازمند به کار سابقه فرهنگی و تمدنی.

■ حال پرسش این است که ایران از کدام یک از این پیش نیازهای توسعه محروم است که موجب توسعه نیافتگی آن شده است؟

□ از این عوامل یا پیش نیازهای پنج گانه توسعه ایران، چهار عامل اول را به طور قطع نمی توان باز دارنده توسعه قلمداد کرد. شاید بتوان گفت که پاسخ را باید در قسمت پنجم جست و جو کرد، بنابراین باید بررسی کرد که آیا در فرهنگ ایرانی و پیشینه تاریخی ما چه عناصر و عواملی وجود دارند که مانع توسعه در کشورمان شده اند؟

توسعه انسانی، اعم از توسعه سیاسی و اقتصادی مقوله جدیدی در دنیاست. یکی از مقولات زیربنایی آن، همان طور که در پاسخ به پرسش پیشین اشاره کردم، پذیرفتن حقوق طبیعی انسان است. محور و موضوع اصلی توسعه، خواه سیاسی و خواه اقتصادی، انسان است. به نظر می رسد که بر سر راه توسعه در ایران دو مانع اساسی قابل بررسی است: نخستین مانع مفهوم و عملکرد قدرت سیاسی و عدم اعتقاد به حقوق طبیعی انسان است و دیگری رسوبات فرهنگ استبدادی که به صورت الگوی رفتاری غالب در ما ایرانیان در آمده است. این موانع باید در دو سطح بررسی شوند:

از زمان امیر کبیر بحث ورود ایران به عصر تجدد و توسعه آغاز شد، اما فرایند تجدد و توسعه از همان آغاز با یک تعارض و تضاد کلیدی، که محور اصلی آن استبداد و فرهنگ استبدادی بود، روبه رو شد. استبداد سلطنتی نه تنها با مشروطه و محدود کردن قدرت شاه مخالف بود، بلکه در ذهنیت و دیدگاه های بسیاری از علمای زمان، حقوق طبیعی انسان و حق حاکمیت ملت، خلاف دین پنداشته می شد. در انقلاب مشروطه گام هایی برای حل این تضاد برداشته شد، اما پیش از آنکه دستاوردهای انقلاب مشروطه نهادینه شود دچار حکومت پهلوی شد. هدف طراحان استراتژی حکومت پهلوی استقرار دولت به مفهوم جدید آن - در ایران بود، اما این استراتژی از همان آغاز ناقص

اقتصادی در توسعه  
محور پنجم -  
بخش خصوصی  
و جایگاه بازار در  
توسعه  
محور ششم -  
فهرستی از مسائل  
اقتصاد ایران و  
راهکارهای آن (۵)

شاید نخستین باز بود که  
در تاریخ کوشش های عملی  
برای تعریف مسائل و مشکلات  
توسعه نیافتگی ایران، یک چنین  
گردهمایی برگزار شد و محورهای  
متعدد و دیدگاه های گوناگون مطرح و  
مجموعه اظهار نظرهای کارشناسانه منتشر  
شد. از این نظر باید سیاست گزار مرکز پژوهش های  
مجلس شورای اسلامی دوره ششم بود.

در این مجموعه کارشناسان درباره ظرفیت و  
توان کارشناسی برای برنامه ریزی و سیاست گذاری  
و نقش مخرب دولت در تصدیی فعالیت های  
اقتصادی به جای سیاست گذاری و عدم کارایی  
دولت به عنوان سرمایه گذاری، تأثیر در آمد  
و نفت و سیاست های اقتصادی دولت در  
ضعف بخش خصوصی و پیامد آن در  
توسعه نیافتگی غیردولتی، بحث های  
فراوانی کرده اند که علاقه مندان را به  
مطالعه اصل این سند گران بها سفارش  
می کنم.

آقای دکتر مسعود درخشان،  
که مجموعه بحث های ارائه شده در  
این همایش را جمع آوری و ویرایش  
کرده اند در مقدمه بسیار عالمانه خود  
بر این مجموعه، نکات جالبی را یاد آور  
شده اند. فزاینده ای از این نکات، که با بحث این  
نوشته مربوط است، عبارتند از: «توسعه نیافتگی  
امری چند وجهی است، بسیاری از علل و  
زمینه های توسعه نیافتگی اقتصادی را باید در  
توسعه نیافتگی های فرهنگی، سیاسی، قضایی و  
اجتماعی جست و جو کرد و برعکس و وریشه های  
توسعه نیافتگی های فرهنگی، سیاسی، قضایی و  
اجتماعی و متأثر از آن توسعه نیافتگی اقتصادی  
را باید در اوضاع و احوال فرهنگی، سیاسی و  
اجتماعی کشورمان در حداقل ۵۰ سال پیش، یعنی  
همزمان با تأسیس حکومت صفویه و نیز تحولات  
اروپا در آغاز دوره اسپنیمار اروپا بیان جست و جو  
کرد.» (۶)

و من هیچ نقشی در اداره شهر و کشورم ندارم. برای  
توسعه به انباشت سرمایه نیاز است؛ باید بیشتر کار  
کرد و کمتر مصرف کرده، اما اگر احساس تعلق  
اجتماعی در مردم نباشد مردم انگیزه های برای کار  
بیشتر و مصرف کمتر نمی بینند. شاید به همین علت  
باشد که وجدان کاری در میان ما ایرانیان بسیار ناچیز  
است. نبود وجدان کاری تنها مربوط به مردم عادی  
نیست، در میان مسئولان کشور هم چنین است.  
در سال ۱۹۸۶ برای شرکت در همایش اقتصاد در  
جهان اسلام به ترکیه دعوت شده بودم. در آن زمان  
رهبان حزب رفاه در سطح وزیر دولت شرکت  
داشتند. یکی از آنها آقای رجایی قوتان بود. او در  
گفت و گویی خصوصی با من از این که مسئولان  
ایران اهمیت چندانی به منافع ملی ایران نمی دهند  
اظهار تعجب می کرد و می گفت این برای ما  
ترک ها بسیار سؤال برانگیز است. شنیدن این سخن  
برای من بسیار تلخ و دردناک بود.

در نظام استبدادی مردم در خدمت حکومت  
هستند نه حکومت در خدمت مردم. از رسوبات  
فرهنگ استبدادی، مطلق بینی و مطلق خواهی است  
و نگرش یا «با منی یا بر منی» حاکم است. در این  
فرهنگ هر کس خود را حقی مطلق می بیند. چنین  
نگرشی در تعارض کلیدی با توسعه سیاسی است.  
اساس توسعه سیاسی بر این است که مردم تنوع و  
تکثر در آرا و عقاید را بپذیرند و یکدیگر را تحمل  
کنند و با وجود اختلاف نظر ها، با یکدیگر همکاری  
و همکاری داشته باشند. بدون وفاق ملی توسعه  
سیاسی و اقتصادی، امکان پذیر نیست. فرهنگ  
استبدادی به همراه شرایط جغرافیایی، مردم ما را در  
عمل جبری، مسلک نموده و جبری مسلکی ما را از  
دوراندیشی و برنامه ریزی باز داشته است.

در رابطه با موضوع بحث این نوشته و  
ضرورت یافتن پاسخ به پرسش توسعه نیافتگی  
ایران شاید اشاره به اقدام مرکز پژوهش های مجلس  
ششم مفید و آموزنده باشد. این مرکز برای بررسی  
عملی و کارشناسانه مسائل و مشکلات اقتصاد ایران  
از اقتصاد دانان کشورمان دعوتی به عمل آورد.  
هجده نفر از اقتصاد دانان برجسته ایران با طیفی  
از گرایش های مختلف اقتصادی در این برنامه  
شرکت داشتند و موضوع ها و مسائل اقتصاد ایران را  
درشش محور زیر مورد بحث قرار دادند:

- محور نخست - امکان سنجی برنامه ریزی برای  
رشد و توسعه اقتصادی در ایران
- محور دوم - ضرورت نهاد سازی و توسعه در  
نظام فرهنگی، سیاسی و اجتماعی
- محور سوم - ظرفیت و توان کارشناسی برای  
برنامه ریزی و امانت گذاری های اقتصادی
- محور چهارم - دولت و سیاست گذاری های

بود. دولت در مفهوم جدیدش در واقع دولت  
سازی - ملت پردازی (Nation - State building) است  
در زمان پهلوی ساختار دولت به کلی دگرگون  
شد و نهاد های جدید دولتی ایجاد شدند، اما نه تنها  
به موازات آن ملت پردازی نشد، بلکه دولت جدید  
خود به ابزار سرکوب جدید ملت و مانع جدی بر  
سروا پر دازش ملت تبدیل شد. در عصر جدید  
دولت سازی بدون ملت پردازی کاریکاتوزی  
مضحک از تجدد است. در دولت جدید تمام  
وسایل تولید و توزیع، دولتی شدند. دولتی شدن  
وسایل تولید و توزیع از اصول خدشه ناپذیر برخی  
از مکاتب سوسیالیستی است، اما این شکل جدید  
اقتصاد دولتی در ایران کاریکاتوری اسفناک از  
سوسیالیسم بود. در دوران پس از پهلوی اول و دوم  
و پس از آن و حتی پس از انقلاب اسلامی ۵۷ هم  
نه تنها در ساختار و نقش دولت تغییر اساسی صورت  
نگرفت، بلکه تقویت هم شد. نهاد دولت همچنان  
تمام امکانات و منابع روی زمین و زیر زمین را به طور  
انحصاری در اختیار خود دارد و هر طور می خواهد  
مصرف می کند. در آمد نفت هم مزید بر علت شده  
و دولت را از همکاری ملت بی نیاز ساخته است.  
دولت به تدریج جای خدا را گرفته، فعال مایه  
شده و به هیچ کس هم پاسخگو نیست. مردم هم  
این مفهوم از دولت را پذیرفته اند و همه چیز را از  
دولت می خواهند. دستگاه دولت آن چنان گسترده  
و سنگین و بی تحرک است و گستره قوانین ضد و  
نقیض آن قدر زیاد و فراوان است که سایه آن برای  
ایستاد و فلج کردن هر نوع تحرکی کافی است. در  
چنین ساختاری هر نوع حکومتی و به هر نامی هم  
که بر سر کار می آید به ابزاری در خدمت گروهی  
خاص تبدیل می شود. تازمانی که این تلقی از دولت  
و این ساختار و روابط تغییر نکنند ایران وارد عصر  
توسعه نمی شود. دولت با این ساختار و این نقش  
از موانع اصلی توسعه در ایران است. برای توسعه  
در ایران باید این ساختار دولت را به کلی دگرگون  
کرد.

اما مشکل فرهنگی نیز همچنان از عوامل  
تأثیر گذار و مانعی بر سر راه توسعه است. ما عادت  
کرده ایم که استبداد را فقط در ساختار سیاسی آن  
ببینیم، در حالی که ساختار های فرهنگی استبداد  
به مراتب باز دارنده تر از ساختار سیاسی هستند.  
رسوبات فرهنگ استبدادی باعث شده که ما با مستبد  
بچنگیم و مستبد را از بین ببریم نه استبداد را. از این رو  
با وجود از بین بردن مستبد به سرعت گرفتار مستبد  
دیگری می شویم. عناصری از فرهنگ استبداد  
به شدت ضد توسعه است. در استبداد احساس  
تعلق اجتماعی از مردم گرفته می شود و بر خلاف  
شعارهایی که داده می شود شهر من خانه من نیست

کارشناسان شرکت کننده در این گردهمایی، در هر یک از محورهای شش گانه بالا، نظرات خود را ارائه دادند. آنها عموماً خاطر نشان ساختند که ناکامی برنامه‌های توسعه اقتصادی در کشور ما علیرغم سرمایه گذاری‌های بسیار سنگینی که انجام شده، اساساً ناشی از موانع غیر اقتصادی توسعه اقتصادی است.

(درخشان) ۷)

برای نمونه یکی از مسائل بسیار مهم و کلیدی در حوزه اقتصاد،

نظم پذیری و پذیرش برنامه ریزی‌های اقتصادی است. اما بدون تقلید همگانی به برنامه ریزی کارساز نمی‌شود. ۸)

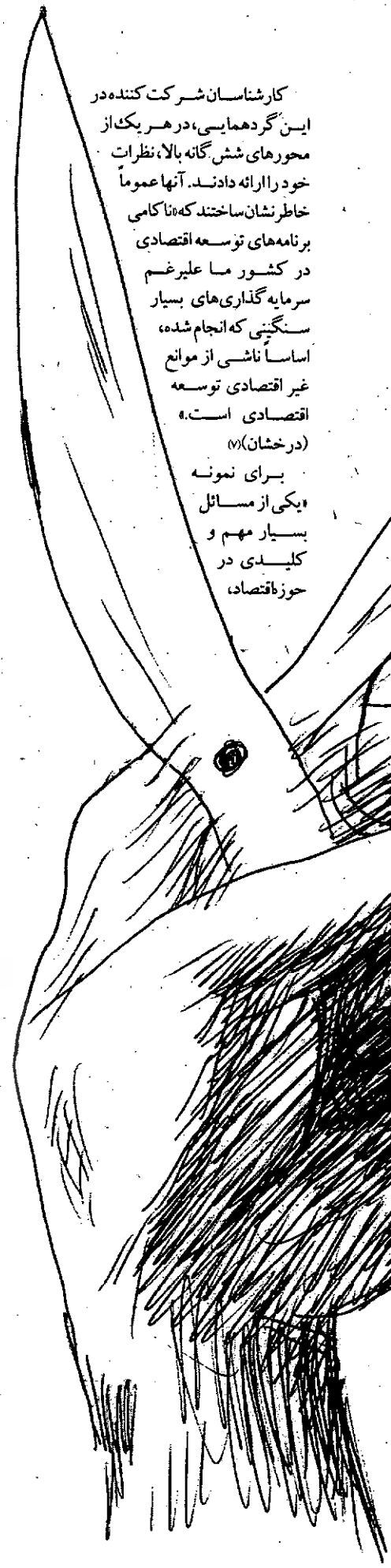
در این نقص یا مانع توسعه اقتصادی، عوامل سیاسی، فرهنگی تأثیر گذارند: «در جوامع دموکراتیک، برنامه ریزی برای توسعه اقتصادی در کانون‌های مدنی، مانند احزاب شکل می‌گیرند. مردم از طریق احزاب، استراتژی طولانی مدت جامعه را تعیین می‌کنند. دستاوردهای علمی نیز به احزاب منتقل می‌شود. چنین سیستمی دائماً در حال تصحیح خود است. حزب اکثریت برنامه‌اش را اجرا می‌کند و حزب اقلیت دائم نقد می‌کند و این نقد مردم راه‌روشار می‌کند. ۹) و نظام سیاسی ما بر حسب تعاریف متداول دموکراسی است، زیرا مردم حق رأی دارند، اما این دموکراسی فاقد نهادهای مشکل مدنی است. با فقدان چنین مهارت‌هایی چگونه می‌توان به توسعه بلندمدت اقتصادی رسید و مشکلات عظیم توسعه را حل کرد؟ ۱۰)

در همایش اقتصاددانان ایران، یکی از موانع توسعه، بی‌اعتقادی مسئولان به ضرورت برنامه ریزی، عدم درک و صلاحیت آنان برای برنامه ریزی عنوان شده بود. این مانع در ادوار گذشته آن چنان بود که در زمان شاه، بودجه کشور به جای سالیانه و پیش از سال جدید، به صورت یک دوازدهم در ابتدای هر ماه به مجلس داده می‌شد. متأسفانه این بی‌اعتقادی در دولت جدید در نهایت به انحلال سازمان برنامه بودجه منتهی شد.

چرا ایران در طول تاریخ نتوانست همچون کشورهای دیگر به توسعه دست یابد؟

□ توسعه به مفهومی که اکنون مطرح است خود پدیده‌ای جدید مربوط به یک قرن اخیر است. شاید پرسش دقیق‌تر و مشخص‌تر این باشد که چرا ایران در این دوره نتوانست به توسعه دست یابد. به نظر می‌رسد افزون بر موانع سیاسی و فرهنگی که در بالا به آنها اشاره شد، به نقش استعمار غربی پرداخته شود. در این باره می‌توان به چند موضوع اشاره کرد: نکته اول این که جامعه انسانی، متأثر از عوامل درونی به طور دائم در تغییر و تحول و دگرگونی است. فرایند نو به نو شدن جامعه موجب می‌شود تا نیروهای بالنده جدید جسیب نیروهای فرسوده و زوال یافته را بگیرند. هم‌کنشی میان این نیروها در تغییرات و تحولات نقش اساسی ایفا می‌کنند. بر اساس قانونمندی‌های ناظر بر این جهان نیروهای فرسوده با وجود مقاومت در برابر نیروهای بالنده به تدریج و با مسالمت از صحنه حذف می‌شوند و گاهی این جایه جایی با خشونت همراه می‌شود،

که این تغییرات درون‌زا هستند، اما اگر یک نیروی بیرونی - خارجی وارد معادله شود تعادل نیروها به نفع یک طرف تغییر پیدا می‌کند. این نیروی خارجی ممکن است یک ارتش مهاجم یا یک نیروی قدرتمند سلطه گر خارجی باشد. در هر حال با ورود این عامل بیرونی، فرایند تغییر از مسیر طبیعی خود خارج می‌شود و پیامد آن یا تثبیت غیر عادی نیروهای زوال یافته است و یا تسریع فرایند تغییرات، در حالی که نیروهای بالنده هنوز به آن سطح از رشد نرسیده‌اند که بتوانند نقش جایگزینی خود را به طور بهداشتی انجام دهند، در نتیجه نوزادی زود هنگام متولد می‌شود. در هر دو حالت فرایند تغییرات از مسیر سالم خود خارج شده و جامعه دچار نابسامانی می‌شود. ورود استعمار غربی از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در کشورمان فرایند تغییرات را به طور بی‌سابقه‌ای از مسیر عادی خود خارج ساخت. اگرچه در تاریخ کشور ما نمونه‌های فراوانی از مهاجم اقوام خارجی و استیلای بیگانه داشته‌ایم، اما ورود استعمار غربی و استیلای جدید تجربه‌ای بود که با هیچ یک از تهاجمات تاریخی گذشته شباهتی نداشت. در استیلای قدیم اقوام مهاجم برای زندگی بهتر و بهره‌مندی از امکانات طبیعی وارد می‌شدند، این اقوام اکثراً پس از ورود در هر نقطه‌ای که مناسب می‌دیدند مستقر می‌شدند. در استیلای قدیم، برخلاف استیلای جدید، اقوام مهاجم اولاً وابستگی به کشور مادر و یا برنامه‌ای برای جمع‌آوری امکانات یا غارت منابع طبیعی کشور وارسال آنها به کشور مادر یا متروپل نداشتند. دیگر این که عموماً از جهت فرهنگی در سطحی پایین‌تر از ایرانیان بودند، به سرعت دین و آیین ما و فرهنگ ایرانی را می‌پذیرفتند و ایرانی می‌شدند و در نهایت چون اکثر اگرایش‌ها یا تمایلات نژادپرستانه نداشتند با مردم کشورمان آمیزش می‌کردند و به سرعت به اصطلاح اسیمله (assimilate) و در جمعیت بومی مستهلک می‌شدند. در حالی که استعمارگران غربی گرایش‌های نژادپرستانه داشتند، با مردم بومی فاصله می‌گرفتند و در «کلنی‌های خودشان زندگی می‌کردند. استیلای جدید برای تضمین ادامه سلطه خود به شکل‌های گوناگون ساختارهای دینی و فرهنگی جامعه را دگرگون و آنها را از محتوا خالی می‌ساخت. سرانجام این که استیلای جدید تقریباً در تمام موارد از نیروهای فرسوده و زوال یافته علیه نیروهای رشد یافته حمایت می‌کرد. به این ترتیب ورود استعمار غربی فرایند تغییرات و تحولات جامعه را به نفع یک طرف و به زیان مردم مختل ساخته است. این رویه را در بیشتر کشورهای توسعه نیافته می‌توان مشاهده کرد. اما سلطه استعمار



اروپایی-انگلیسی در ایران یک تفاوت با تعایز بارز با سایر کشورهای تحت سلطه استعمار داشته است. در تمام کشورهای آفریقایی، آسیایی و حتی آمریکای لاتین حضور استعمار، فیزیکی و مرئی بوده است، اما در ایران این حضور به طور استثنایی نامرئی بود. استعمار نامرئی به مراتب زیان بارتر از نوع مرئی آن بوده. در استعمار مرئی احساسات ضد سلطه گر در میان مردم، حتی مردم عامی و بی سواد، بسیار قوی بوده است. مردم عادی آنها را می دیدند و رهبران نیازی به آگاهی بخشی به مردم نداشتند، اما در استعمار نامرئی اثبات وجود آن برای تحصیل کرده ها هم مشکل بود. استعمار نامرئی برای تضمین ادامه سلطه خود به تخریب مبانی اخلاقی جامعه پرداخت.

به این ترتیب می توان گفت که یکی از مهمترین عوامل بیرونی که باعث شده ایران نتواند توسعه باید سلطه استعمار نامرئی غربی بوده است، به عبارت دیگر: "ریشه های توسعه نیافتگی های فرهنگی، سیاسی، قضایی و اجتماعی و متأثر از آن، توسعه نیافتگی اقتصادی را باید در اوضاع و احوال فرهنگی، سیاسی و اجتماعی کشورمان در حداقل ۵۰۰ سال پیش، یعنی همزمان با تأسیس حکومت صفویه و نیز تحولات اروپا در آغاز دوره استعمار اروپا بیان جست و جو کرد."<sup>۱۱</sup>

■ کدام یک از موانع تاریخی همچنان مانع توسعه ایران به شمار می آید؟

□ پس از انقلاب اسلامی، عوامل خارجی دیگر نقش و تأثیر مستقیم در مناسبات داخلی ایران ندارند. و هر تأثیری هم که دارند غیر مستقیم است، اما موانع فرهنگی یاد شده در بالا همچنان تأثیر گذارند.

■ ممکن است نقش عواملی چون مذهب، شرایط جغرافیایی، استعمار، ثروت نفت و فرهنگ ایرانی را در توسعه ایران توضیح دهید؟

□ در مورد نقش جغرافیا در روحيات و خلیقات ملت ها بحث های فراوانی در بین علمای جامعه شناس مطرح است. برخی استبداد شرقی را محصول وضعیت جغرافیایی مشرق زمین می دانند (ویتگل)، رابطه نزدیکی میان وضعیت جغرافیایی ایران و روح سازگاری ایرانی بیان شده است (بازرگان). اما در برابر وضعیت جغرافیایی و خشکسالی ها و سبک کشاورزی ایران دو نوع واکنش یا پیامد زامی بینیم: یک پیامد روحیه جبر انگاری، انفعال و واگذاری همه چیز به تقدیر است. اما ما شاهد نوعی نوآوری استثنایی در ایران هم هستیم. ایرانی ها کاریز با قنات را ابداع کردند. این یک ابتکار و خلاقیت ایرانی در واکنش به کمی آب و خشکسالی است. برخلاف واکنش منفعلانه اولی این یک کنش خلاق و نتیجه یک کار پر زحمت است. به نظر می رسد بخشی از خلیقات و

روحیات ما ایرانی ها و تأثیرات منفی آن بر توسعه ناشی از جغرافیای ماست، اما فرهنگ ایرانی دو رکن اساسی دارد: ایرانیت و اسلامیت یا ملیت و دیانت. بی تردید ۲۵۰۰ سال استبداد، تأثیرات خود را بر فرهنگ ما داشته است و بخش اعظم رفتارهای فردی و اجتماعی ما منعکس کننده فرهنگ استبدادی است. هیچ کجا بهتر از خیابان های تهران و رانندگی ما حضور فعال این روحیه رانشان نمی دهد (یزدی). در صحنه های ورزش هم ما تأثیرات منش استبدادی را می بینیم. منش استبدادی، به عنوان یک ویژگی نهادینه شده در ما از موانع فرهنگی مؤثر در توسعه است. دین و مذهب ما، اسلام و تشیع، چه نقشی (مثبت یا منفی) در توسعه ایران دارند یا می توانند داشته باشند؟ برای یک ارزیابی واقع بینانه ناگزیر باید دو مقوله را از هم جدا کرد: مقوله نخست آموزه های خود دین و مذهب بر اساس منابع و مآخذ معتبر دین، مذهب. مقوله دوم باورهای دینی و مذهبی رایج در میان مردم و نقش مثبت یا منفی آنها در توسعه است. در آموزه های دینی یا مذهبی چیزی که بتوان آن را عامل منفی در توسعه تلقی کرد دیده نمی شود. برعکس، تاریخ نشان می دهد که مسلمانان فرهنگ ساز و تمدن ساز بوده اند و ایرانیان در پرتو آموزه های این دین، نقش بسیار بارزی در فرهنگ و تمدن اسلامی ایفا کرده اند، اما در باورهای رایج دینی و مذهبی مردم می توان عناصری را یافت که نقش منفی در توسعه دارند، این باورها سنتزی هستند از آموزه های دینی، فرهنگ بومی و رویدادهای تاریخی. جامعه به عنوان یک پدیده زنده، در تغییر و تحول و دگرگونی دائم است، همان طور که فهم ما از نص مقدس تابع دانش و تجربه ماست، رویدادهای سیاسی و اجتماعی بر فهم ما از دین اثر می گذارند. ما دین را تغییر نمی دهیم، اما آن مقلاتی از دین را که با تجارب زندگی ما سرو کار دارند برای ما معنای بیشتری پیدا می کنند و پررنگ تر می شوند، برای نمونه برداشت و برخورد مؤمنان از رویداد کربلا در دوران انقلاب

**تجارب تاریخی نشان می دهد که تا ما مسئله سیاسی را حل نکنیم نمی توانیم به هیچ امر دیگری بپردازیم. به همین علت است که در شرایط کنونی هر مسئله ای که مطرح می شود، هر قدر هم غیر سیاسی باشد، بلافاصله معنای سیاسی پیدا می کند**

متحول شد و تفسیر معطوف به نیاز زمان پیدا کرد. هنگامی که مغولان به ایران حمله کردند و کشتند و سوختند و بردند، جامعه ما دچار یک شوک بزرگ شد و تفسیر صوفیانه و غار فانه از دین، مذهب و منش های صوفیانه غلبه پیدا کرد. در باورهای دینی و مذهبی رایج کنونی ما و برخی قرآنت هایی که از دین و مذهب ارائه می دهند عناصری وجود دارند که باز دارند توسعه می باشند. توجه به این عناصر و شناخت آنها برای اصلاح دیدگاه ها و از میان برداشتن موانع فرهنگی توسعه ضروری است.

در مورد نقش باز دارند توسعه و منفی استیلای خارجی یا استعمار غربی در بالا توضیحاتی دادیم. اگر چه امروز استیلای خارجی به ظاهر نقشی در صحنه سیاسی و اقتصادی ایران ندارد، اما ساختارهای نهادینه شده و برجای مانده از گذشته همچنان اثرات باز دارند خود را اعمال می کنند.

شاید مثالی بتواند موضوع راروشن تر سازد. استعمار نامرئی برای اعمال سیاست های خود نیاز به تمرکز هر چه بیشتر قدرت در یک نهاد واحد داشت. این منظور با تمرکز قدرت در شاه تأمین می شد. در نظام استبداد سلطنتی شاه سایه خدا، مرکز و قله عالم بود. تراکم قدرت در کانون مرکز نظام، یعنی شاه حداکثر بود. تکلیف یا غلظت قدرت نهاد های مدیریتی هر قدر از این مرکز دورتر می شد کمتر و کمتر می شد. نامتعادل بودن توزیع قدرت تا آنجا بود که جز شاه، عملاً هیچ کس صاحب اختیار نبود، در حالی که توزیع متعادل قدرت یکی از عناصر ضروری برای توسعه است. شاید بتوان گفت که در کشورهای توسعه یافته یکی از اولین اقدامات انجام شده، پیاده کردن اصل شوراها بوده است. برای توسعه متوازن و پایدار باید قدرت در میان مردم توزیع شود. بدون اجرای واقعی شوراها نمی توان وارد عصر توسعه شد. در استبداد سلطنتی مدیریت به شدت متمرکز بود. متأسفانه پس از پیروزی انقلاب این تمرکز، با وجود تلاش هایی که برای توزیع قدرت صورت گرفت همچنان ادامه دارد و از جهاتی شدیدتر هم شده است. قدرت های خارجی هم این ساختار را ترجیح می دهند، زیرا با یک قدرت واحد بهتر می توانند به اهداف خود برسند و به تعبیر دیگر کدخدا را دیدن ده را چابیدن است. در چنین ساختاری درآمد نفت «بار خاطر» توسعه است نه «بار شاطر». در این رابطه تحلیل ها و نقدهای فراوانی توسط کارشناسان برجسته اقتصاد ایران نوشته و منتشر شده است.

■ چنانچه فرهنگ ایرانی را مانع توسعه می دانید، پیرامون عناصر آن توضیحاتی ارائه دهید.

□ در پاسخ به پرسش های دیگر به این موضوع پرداخته شده است.

■ چه راهکارهایی برای رفع یا تقلیل آن موانع

اگر چه ما توسعه انسانی را در دو بعد سیاسی و اقتصادی تعریف کردیم، اما در نگاه دیگر جمهوری اسلامی و جامعه ما پانچ گروه از مشکلات و بحران‌ها رو به روست که عبارتند از: بحران سیاسی، بحران اقتصادی، بحران مدیریت، بحران ایدئولوژی و بحران هویت. هر یک از این بحران‌ها تعریف و ویژگی‌های خود را دارند، اما تا بحران سیاسی حل نشود، نه تنها نمی‌توانیم دست به حل سایر بحران‌ها بزنیم، حتی نمی‌توانیم درباره آنها آزادانه بحث کنیم. تجارت تاریخی نشان می‌دهد که تا ما مسئله سیاسی را حل نکنیم نمی‌توانیم به هیچ امر دیگری بپردازیم. به همین علت است که در شرایط کنونی هر مسئله‌ای که مطرح می‌شود، هر قدر هم غیر سیاسی باشد، بلافاصله معنای سیاسی پیدا می‌کند. در روابط افراد، میان گروه‌ها، در سطح ملی و بین‌المللی هنگامی بحران به وجود می‌آید که فردی یا دولتی به طور یک جانبه مفاد قراردادها را نقض کند. محور بحران سیاسی کشورمان عدم پایبندی به قانون و تخلف و تجاوز از آن توسط صاحبان قدرت است. قانون اساسی میثاق و قراردادی ملی است. نظام جمهوری با این قانون تعریف می‌شود. زیربنا نهادن یک طرفه قانون، روابط میان ملت و دولت را دچار بحران ساخته است. موضوع اصلی نقض قانون هم مربوط به آزادی و حقوق اساسی ملت است، که در فصل سوم قانون اساسی تصریح شده‌اند. اما مشکل تنها به حکومت و قدرت، محدود و منحصر نیست، بلکه به دیدگاه‌ها و رفتارهای بخش قابل توجهی از مردم نیز مربوط است.

در همایش کارشناسان اقتصاد ایران استراتژی ایران برای ورود به عصر جدید توسعه، دربرگیرنده چهار تحول اساسی است:

۱. تحول در نظام فرهنگی شامل محورهای:
  - ۱/۱. اعتقاد واقعی به برابری انسان‌ها، ۱/۲. اعتقاد واقعی به لزوم رعایت حقوق دیگران، ۱/۳. اعتقاد به علم، ۱/۴. اعتقاد به ارزش و تقدس کار و نظم‌پذیری اجتماعی، ۱/۵. اعتقاد به توسعه اقتصادی و ۱/۶. اعتقاد راسخ به لزوم مشارکت فعال قشرهای وسیع جامعه در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی.
۲. تحول در نظام آموزشی تحقیقی
۳. تحول در نظام سرمایه‌گذاری
۴. تحول در نظام اقتصادی و اجرایی کشور.

این کارشناسان بر این نکته تأکید کردند که: نخست باید نظام‌های سیاسی بسته را باز کرد، یعنی آن‌را خاطرپذیر کرد. و این که «راه حل‌های اقتصادی بدون ورود به حوزه سیاست اساساً معنی ندارد» (۱۷) و بسیاری از موانع توسعه اقتصادی برخاسته از نظام سیاسی است... و اصلاحات

## اقتصاددانان ما می‌توانند نه بر اساس وابستگی فکری به این یا آن مکتب اقتصادی، بلکه بر اساس روحیات و خلقیات کنونی مردم ما راه‌حل‌های ممکن و میسر را برای رشد و توسعه اقتصادی ارائه دهند

اقتصادی بدون ایجاد دموکراسی سیاسی دشوار است. (۱۳)

در خاتمه و جمع‌بندی باید بگویم اگر این اصل قرآنی را بپذیریم که "ان‌الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم"، در آن صورت تازمانی که نتوانیم خود را از رسوبات فرهنگ استبدادی رها سازیم انتظار تغییر زیادی را نمی‌توان داشت. کوشش پیشگامان جنبش روشنفکری ایران، از جمله شادروان مهندس بازرگان در حل پارادوکس ایران تأکید بر این نکته است که: "وضع مشبوش ما و طرز تعلیم ما که توأم با عدم توجه به تربیت است نه تنها آزادی را در دانش آموز و دانشجوی می‌کشد، بلکه آن مختصر آزادمنشی و کفایت و عرضه‌ای را هم که طفل به طور فطری از دامن طبیعت با خود به دبیرستان می‌آورد، رفته رفته می‌ضعیف می‌نمائیم." (۱۴)

برای تغییر در این وضعیت و اصلاح آن بازرگان تأکید می‌کند که "اگر می‌خواهیم جوانان ما آزاد باریابند و آزادی را خوددستی و دریدگی و خودخواهی نمی‌دانیم، به آنها هدف و مأموریت بدهیم و مسئولیت و موفقیت بخواهیم. آن وقت در روش و طرز عمل آزادشان بگذاریم." (۱۵)

در سراسر آثار بازرگان، و ویژگی‌های جامعه استبدادزده و مردمی که قربانی زورمداری هستند منعکس است؛ مانند روحیه سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، احساس حقارت، جامعه‌گریزی، تمایل به انزوا و تنهایی، نبود روحیه همکاری‌های جمعی، تبلی و بی‌کاری، از زیر کار در رفتن یا فقدان وجدان کاری، بی‌نظمی و گریز از هر نوع نظم و برنامه و اصرار بر این که نظم مادر بی‌نظمی است، قضا و قدری و بی‌اعتقاد به تأثیر فعالیت‌های فردی، نبود احساس تعلق ملی، گزافه‌گویی، تملق و تقنی و چاپلوسی، دورویی و دروغ‌گویی، مطلق‌بینی و مطلق‌خواهی. (۱۶)

از میان مکاتب اقتصادی و اجتماعی جهان کدام مکتب را به نظرات خود نزدیکتر می‌دانید؟  
مکاتب اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جهان فرآورده‌های دانشمندان آن جهان برای

حل مشکلات و مسائل جامعه خود آنان است. آرا و عقاید آنان می‌توانند و باید مورد توجه مادر ایران قرار بگیرد، اما نمی‌توان از هیچ‌یک از آنها برای حل مشکلات جامعه خودمان الگوبرداری کرد؛ در حالی که ما دچار توسعه‌نیافتگی هستیم و همچنان گرفتار رسوبات بازدارنده استبدادی هستیم نمی‌توانیم حل توسعه‌نیافتگی را به زمانی نامعلوم موکول کنیم. اقتصاددانان ما می‌توانند نه بر اساس وابستگی فکری به این یا آن مکتب اقتصادی، بلکه بر اساس روحیات و خلقیات کنونی مردم ما راه‌حل‌های ممکن و میسر را برای رشد و توسعه اقتصادی ارائه دهند. در ژان این نگاه تجربه شد. اقتصاد ژاپن بر اساس روحیات و خلقیات و ارزش‌های غالب در جامعه ساخته شد و موفق هم بوده است، برای نمونه وقتی مردم ما هنوز روحیه کار جمعی ندارند بخش تعاونی اقتصاد در نهایت دولتی می‌شود. ساختار اقتصادی ما ناگزیر باید روحیه تک‌روانه مردم ما را در برنامه‌های خود لحاظ کند. اگر چنین نباشد خصوصی‌سازی هم به نوع دیگری دولتی می‌شود، از این رو استفاده از مکاتب اقتصادی غرب و بهره‌مندی از تجارب آنها را لازم و مفید می‌دانم، اما به الگوبرداری از آنها اعتقادی ندارم. بر اساس آموزه‌های قرآنی من به آرمان عدالت، هم در قلمرو سیاسی و هم اقتصادی اعتقاد دارم و مکاتب عدالت‌محور غربی را به این اندیشه نزدیکتر می‌دانم.

### پی‌نوشت:

۱. اسرع القلم، محمود؛ «عقلانیت و آینده توسعه یافتگی ایران» مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ج ۴، ۱۳۸۲.

۲. یزدی، ابراهیم؛ «پارادوکس ایران»، روزنامه شرق، دی‌ماه ۱۳۸۲.

۳. مؤمنی، فرشاد؛ «اقتصاد سیاسی، نگرش مالی به ارز نفت و برنامه‌های توسعه». فرهنگ اندیشه، سال دوم شماره هفتم، پاییز ۱۳۸۲.

۴. دکتر حسین عظیمی.

۵. مسائل اقتصادی ایران و راهکارهای آن. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی. دفتر بررسی‌های اقتصادی. ۱۳۸۳.

۶. همان ۱۳۸۶.

۱۴. بازرگان، مهدی؛ «سازگاری ایرانی، مجموعه آثار»، مقالات اجتماعی و فنی، بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۰.

۱۵. همان

۱۶. یزدی، ابراهیم؛ «بازرگان و پارادوکس ایران». سخنرانی در مقبره بیات‌قلم، دهمین سالگرد درگذشت شادروان مهندس بازرگان، دی‌ماه ۱۳۸۳.